

مطابق با نظرات

حضرت آية الله العظمى مكارم شیرازی

واژه نامه احکام

بیان و تفسیر اصطلاحات کتب فقهی

وحید علیان نژاد





مطابق با نقرات
حضرت آية الله العظمى مكالم شیرازی



واژه نامه احکام

بیان و تفسیر اصطلاحات کتب فقهی

وحید علیان شاد



فهرست نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

سرشناسه: علیان نژاد، وحید ۱۳۶۰ -

عنوان و پدیدآور: واژه نامه احکام، تهیه و تنظیم: وحید علیان نژاد

مشخصات نشر: قم: امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۶۴ ص

شابک: ۷-۱۷۱-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فبا

موضوع: فقه - اصطلاح‌ها و تعبیرها

موضوع: فقه - واژه نامه‌ها

رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۸۷/ع ۱۴۷۰/۳ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷.۳۰۲

ناشر برتر

نودهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

واژه نامه احکام

تهیه و تنظیم: وحید علیان نژاد

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

توبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۶۴ صفحه / رقعی

تاریخ انتشار: ۱۳۹۱

چاپخانه: سلیمان نژاد

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۷-۱۷۱-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۳۴۷۸ دورنگار: ۰۹۹-۷۸۴۰۰

www.imamalipub.ir

قیمت: ۱۷۰۰ تومان



الحمد لله
الحمد لله



پیشگفتار

سپاس خداوندی را که نور علم را در دل بشر روشن و راه هدایت را به واسطه آن نمایان ساخت؛ خداوندی که بلوغ فکری بشر را با رسالت رسول مهر و حکمت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جشن گرفت و پس از ایشان مولای متقیان علی مرتضی عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرزندان زهرای اطهر عَلَيْهَا السَّلَامُ را امامان امت قرار داد تا به امروز که زمان، زمان مهدی موعود (عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيف) است و تحت اشراف حضرتش مراجع عظام تقلید روشنگر راه ما هستند.

آنچه پیش رو دارید مجموعه ای است از واژه‌ها و اصطلاحاتی که در کتب فقهی مانند رساله، استفتائات و یا سخنان اهل علم به کار می‌رود که برای دسترسی و استفاده آسان‌تر به صورت جزوه‌ای مستقل به رشته تحریر در آمد و پس از مشاهده متن آن توسط حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مَدَّ ظِلَّهُ الْعَالِي) در سایت معظم‌له قرار گرفت که با استقبال مراجعه‌کنندگان مواجه گردید، از این رو با موافقت معظم‌له بر آن شدم تا با اضافه نمودن برخی واژه‌ها و اصطلاحات دیگر و پس از رؤیت مجدد معظم‌له و تأیید

ایشان تمام واژه‌ها را به شکل حاضر به چاپ برسانم. امیدوارم راه‌گشای خوانندگان محترم، مخصوصاً جوانان عزیز قرار گیرد. مشتاقانه منتظر راهنمایی‌ها، انتقادهای و پیشنهادهای خوانندگان محترم به خصوص جوانان پویا و حقیقت‌جو هستم.

در آخر عرض می‌کنم، پروردگارا! هر چند عمل و کردار ما بندگان تو، ناچیز است، اما کرم تو بی‌حد است، از ذات پاکت می‌خواهم این اثر ناقابل را از این بنده ناچیز بپذیری و پدر و مادر، خانواده، اساتید و دوستان و تمام کسانی که به گردنم حقی دارند و تمام آنهایی که در طول تاریخ خالصانه - در حدّ توان خود - برای خدا تلاش کردند، را در ثوابش شریک گردانی و مهدی فاطمه (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را از ما راضی و خشنود سازی.

وحید علیان نژاد

شب میلاد مبارک امام حسن عسگری علیه السلام

حوزه علمیه قم

آب استنجا: آبی که برای طهارت پس از تخلی بکار رفته است.

آب جاری: آب در حال جریان، مانند آب چشمه و قنات که از زمین می جوشد و رودخانه که از کوه‌ها جاری است.

آب قلیل: آبی است کمتر از کر، که از زمین هم نجوشد.

آب کر: آب کر بنابر احتیاط واجب مقدار آبی است که اگر در ظرفی که طول و عرض و عمق آن هر کدام سه وجب و نیم است بریزند، آن ظرف را پرکند، یا وزن آن ۳۸۴ کیلوگرم (۳۸۴ لیتر) باشد و معیار در وجب، وجبهای متوسط است.

آب مضاف: آبی است که با چیزی آمیخته شده باشد مانند شربت و یا از چیزی گرفته شده باشد مانند گلاب.

آب مطلق: آبی است که در عرف به آن آب بگویند، بدون اضافه شدن چیزی به آن مثلاً نگویند آب نمک یا آب میوه و به آن آب خالص نیز گفته می شود.

آلات لهو: اسباب عیاشی و خوشگذرانی نامشروع.

إباحه: اجازه دادن، مباح کردن؛ حکمی که انجام و ترک آن یکسان باشد.

إباحه در تصرف: اجازه در تصرف بدون ملکیت.

ابن السبیل: مسافری که در سفر درمانده باشد، و مخارج سفر و زندگی نداشته باشد.

اتحاد افق: واقع شدن دو یا چند مکان در نزدیکی یکدیگر.
اتقی: با تقوی تر.

اجاره: قرار دادی است که طی آن منافع مال یا کار یک طرف در قبال اجرت و مدت معین به طرف دیگر واگذار می شود.

اجرت المثل: اجرت همانند. مثل اینکه شخصی بدون تعیین اجرت کاری انجام دهد، که باید اجرت آن را با نظر عرف محل به او داد.

اجزاء و شرایط: هر امری که فقدان آن به اصل یک چیز لطمه زند، جزء آن محسوب می گردد و هر امری که فقدان آن صفت یا حالت چیزی را متغیر کند، شرط آن محسوب می شود. مثلاً رکوع و سجود جزء نماز است اما وضو شرط آن محسوب می شود.

ابعد الاجلین: یعنی دورترین زمانها، از چهار ماه و ده روز عده

فوت و مدت حمل، هر کدام دورتر باشد (اگر زن تازه حامله شده است و شوهرش مرد، نه ماه بعد می‌خواهد بزاید، مدتش آن نه ماه است. اگر زن وضع حملش قریب است، مثلاً یک روز دیگر خواهد زایید، باید عده چهار ماه و ده روز را نگه دارد).

اجیر: کسی که طبق قرار داد در برابر کاری که انجام می‌دهد مستحق اجرت می‌شود.

احتلام: خارج شدن منی از انسان در حالت خواب.

احتیاط: رعایت نمودن تمام جوانب یک عمل یا کاری که در این صورت موجب اطمینان انسان به رسیدن به واقع می‌شود.

احتیاط لازم: احتیاط لازم آن است که قبل یا بعد از آن فتوایی از فقیه صادر نشده باشد.

احتیاط مستحب: احتیاط مستحب آن است که قبل یا بعد از آن فتوایی از فقیه در مورد آن صادر شده باشد.

احتیاط واجب: احتیاطی که قبل یا بعد از آن فتوایی از فقیه صادر نشده باشد؛ در چنین مواردی مقلد می‌تواند به فتوای مجتهد دیگری که در رتبه بعد قرار دارد عمل نماید.

احتیاط را ترک نکند: اشاره به احتیاط واجب است.

احراز: بدست آوردن، فراهم آوردن، دریافتن.

احکام حکومتی: تصمیماتی که ولی فقیه بر اساس ضوابط شرعی و رعایت مصالح، برای جامعه اتخاذ و طبق آنها حکم می‌کند.

احیاء زمین‌های موات: آباد کردن و بهره‌برداری از زمین‌های

مخروبه‌ای که مالک نداشته و نفعش به کسی نمی‌رسد.

احوط: کاری که موافق با احتیاط است.

اختلاس: سرقت مخفیانه.

اخفات: آهسته خواندن (در مقابل جهر در قرائت نماز).

ادعا: چیزی را به نفع خود یا دیگری اظهار داشتن.

اذن: اجازه.

ارباح مکاسب: منافع کسب و کار، هر نوع در آمدی که از طریق

حرفه و کار عاید شود.

ارتداد: خارج شدن از دین اسلام.

ارتشاء: رشوه گرفتن، رشوه خواری.

ارتفاع یا ارتقاء قیمت سوقی: افزایش قیمت جنس در بازار.

ارتماس: فرو رفتن در آب برای غسل، فرو کردن دست و صورت

در آب برای وضو.

ارث: ما ترک متوفی که برای ورثه باقی می‌ماند.

استبراء: سعی در برائت و پاکی از آلودگی و نجاست. که در سه

مورد بکار رفته است:

۱. استبراء از بول: این نوع از استبراء عمل مستحبی است که مردها

بعد از بیرون آمدن بول انجام می‌دهند، به این ترتیب که چند

مرتبه (حداقل سه مرتبه) از بیخ آلت تا بالادست می‌کشند

و قسمت بالا را چند مرتبه فشار می‌دهند، تا باقیمانده

قطرات بول خارج شود. فایده این کار آن است که، مجرا را از بول پاک می‌کند، یعنی اگر آب مشکوکی بعد از آن خارج شود پاک است و وضو را هم باطل نمی‌کند، اما اگر استبراء نکرده باید وضو را اعاده کند و محل را بشوید.

۲. استبراء از منی یعنی ادرار کردن پس از خروج منی به قصد اطمینان از اینکه ذرات منی در مجرای بول نمانده باشد.

۳. استبراء حیوان نجاستخوار یعنی بازداشتن آن حیوان از خوردن نجاست انسان تا وقتی که به خوراک طبیعی خود برگردد.

استحاضه: بطور کلی تمام خون‌هایی که غیر از حیض و نفاس وزخم و دمل است و از رحم زن خارج می‌شود خون استحاضه است.

استحاله: دگرگونی چیزی به صورتی که به حقیقت دیگری مبدل شود. مانند چوب نجسی که بسوزد و خاکستر شود یا سگی که در نم‌زار فرو رفته و تبدیل به نمک شود.

استفتاء: مطالبه فتوی، سؤال کردن و کسب نظر مجتهد درباره حکم شرعی یک مسئله.

استطاعت: توانایی انجام فریضه حج از حیث بدن، مال و راه. **استطاعت طریقی (سربی):** باز بودن راه.

استطاعت مالی: در اختیار داشتن توشه و احتیاجات سفر و همچنین وسیله نقلیه.

استطاعت بدنی: سلامتی و توانایی جسمی برای انجام دادن اعمال حج.

استطاعت بذلی: استطاعتی که از بخشش مال توسط دیگری حاصل می‌گردد.

استمتاع از همسر: لذت بردن از همسر.

استمناء: انجام کاری با خود که موجب انزال منی شود.

استنجا: طهارت پس از تخلی.

اشکال دارد: به معنای احتیاط واجب است که معنی آن گذشت.

اضطرار: ناگزیری، ناچاری.

اظهر: ظاهرتر، روشن‌تر، فتواست و مقلد بایستی طبق آن عمل نماید.

اعدل: عادل‌تر.

اعراض از وطن: تصمیم انسان بر رویگردانی از وطن و ترک اقامت مستمر در آن.

اعراض عملی: هرگاه شخصی قصد بازگشت به وطن سابق را جهت سکونت مستمر داشته باشد، ولی عملاً مدّت طولانی گذشته (مثلاً پنج سال یا بیشتر) و هنوز بازنگشته، اعراض عملی حاصل شده، و نماز و روزه‌اش در آنجا شکسته است.

اعلان: آگاه ساختن.

اعلم: عالم‌تر.

افضاء: باز شدن، یکی شدن و تداخل مجاری بول و حیض یا مجاری حیض و غائط یا هر سه مجرا.

افطار: باز کردن روزه.

اقامه معروف: پیاداشتن کارهای واجب یا مستحب.

اقرب این است: فتوا این است (مگر آنکه قرینه‌ای بر عدم فتوا باشد).

اقوی این است: نظر قوی بر این است. فتوای صریح است بایستی طبق آن عمل شود.

اكتفا به رفع ضرورت كند: به اندازه ناچاری اکتفا کند و بیشتر از آن انجام ندهد.

الزام كردن: اجبار نمودن. (قاعده الزام؛ وادار کردن کافر یا سنی بر کاری که مطابق با مذهبشان باشد).

إماله: داخل کردن داروی مایع در بدن، از طریق مخرج غائط، با ابزار مخصوص.

امام: رهبر و پیشوای معصوم.

امام جماعت: کسی که در نماز به او اقتدا می‌کنند.

امرار معاش: گذراندن زندگی.

امر به معروف: واداشتن افراد به انجام احکام و سنتی که از نظر شارع پسندیده است.

امساک: امتناع کردن، خود را از انجام کاری باز داشتن. از جمله از آنچه به روزه ضرر می‌رساند خودداری کردن.

اموال محترمه: اموالی که بنا بر ضوابط اسلامی دارای احترام است.

انتقال: جابجایی، جابه‌جا شدن چیز نجس به نحوی که دیگر شیء اول محسوب نشود مانند انتقال خون انسان به پشه.

انزال: بیرون ریختن منی.

اوداج اربعه: ر های چهارگانه حیوانات.

اورع: پرهیزکارتر. کسی که تقوای او بیشتر است.

اولی: سزاوارتر - بهتر.

ایقاع: هر نوع قراری که یک جانبه انجام گیرد و نیاز به قبول طرف

دیگر نداشته باشد، مانند طلاق که شرعاً احتیاجی به قبول

زوجه ندارد.

اهل کتاب: غیر مسلمانی که خود را پیرو یکی از پیامبران صاحب

کتاب می‌دانند مانند یهودی و مسیحی.

بئر: چاه.

باکره: دختری که قبلاً شوهر نکرده است، خواه عضو بکارت

موجود باشد، یا نه.

بالغ: فردی که به سن بلوغ رسیده باشد.

بالفعل: آنچه تحقق یافته است.

بالقوه: آنچه امکان تحقق آن هست؛ اما تاکنون محقق نشده است.

بایر: زمین‌هایی که بهره‌برداری نشده و یا قبلاً مورد بهره‌برداری

بوده است و مدتی است رها شده.

بدعت: داخل کردن چیزی که جزء دین نیست در دین.

بدل از وضو: به جای وضو. در جایی که آب نباشد وظیفه مکلف تیمم است و این تیمم جایگزین غسل یا وضو خواهد شد.
برائت ذمه: در موارد شک، مکلف بایستی عمل را به گونه‌ای انجام دهد که یقین پیدا کند تکلیف خود را انجام داده است.

بطن: شکم، نسل.

بطن اول: فرزندان.

بطن دوم: نوه‌ها، فرزندزادگان.

بطن سوم: نتیجه‌ها، نوه زادگان.

بطن سابق: نسل قبلی.

بطن لاحق: نسل بعدی.

بطناً بعد بطن: نسلی پس از نسل دیگر.

بعید است: فتوا این است (مگر این که قرینه‌ای بر خلاف آن در کلام باشد).

بقاء بر تقلید میت: ادامه تقلید از مرجعی که دیگر زنده نیست.

بُقعه (بقاع): اماکن متبرکه سرپوشیده. (بقاع متبرکه: اماکن مقدّس).

بلاشکال: اشکال ندارد.

بلوغ: رسیدن به حد تکلیف.

بهیمه: حیوان چهار پا.

بیع: فروش، معامله.

بیع شرط: بیعی است که در متن عقد شرط شود که هرگاه فروشنده قیمت را در مدت معین به مشتری بازگرداند، حق فسخ داشته باشد.

بیع مثل به مثل: خرید و فروش دو شیء هم جنس به صورت مبادله، مانند گندم با گندم.

پلاتین: فلزی سفید رنگ و گران قیمت که از جنس طلا نیست ولی بعضی از خواص آن را داراست.
پورسانت: درصدی که به عنوان پاداش خرید از سوی فروشنده به مسوؤل خرید تعلق می گیرد؛ خواه از همان پول باشد یا از پول فروشنده.

تبعیت: پیروی کردن، پاک گشتن چیز نجس به تبع پاک شدن چیز نجس دیگر؛ مانند ظروفی که در آن انگور را برای سرکه می ریزند، که نخست تبدیل به شراب، سپس تبدیل به سرکه می شود.

تبعیض در تقلید: تقلید از چند مجتهد در ابواب مختلف فقه.
تجافی: نیم خیز نشستن، مأومی که به رکعت اول نماز جماعت نرسیده، هنگام تشهد خواندن امام به حالت نیم خیز می نشیند.

تحت الحنک: زیر چانه، آن قسمت از عمامه که زیر گلو آویخته

می شود.

تَخَلَّى: تخلیه کردن، بول و غائط کردن.

تخمیس: خارج کردن خمس مال، خمس مال را تأدیه کردن.

ترووی: تفکر در تعداد رکعات نماز به هنگام شک.

تزکیه شده: حیوانی که با رعایت موازین شرع ذبح شده باشد.

تسبیحات اربعه: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ.

تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام): گفتن سی و چهار مرتبه «اللَّهُ أَكْبَرُ» و سی

و سه مرتبه «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و سی و سه مرتبه «سُبْحَانَ اللَّهِ».

تَسْتُرُّ: خود را پوشاندن.

تسمیه (به هنگام ذبح): جاری کردن اسم خدا بر زبان.

تشریح: پاره کردن بدن انسان یا حیوان مرده برای اطلاعات

پزشکی و غیره.

تصدیق: گواهی نمودن، تأکید کردن.

تطهیر: پاک کردن.

تَعَدَّى: زیاده روی، ستم کردن، دست درازی، تجاوز.

تعقیب: دنبال کردن، پس از نماز با ذکر دعا و قرآن، خود را مشغول

کردن.

تفاوت قیمت (صحیح و معیوب): مقدار اختلافی که از نظر قیمت

بین جنس سالم و غیر سالم وجود دارد.

تفریط: کوتاهی کردن، مسامحه نمودن.

تَقَاص: قصاص کردن - تهاتر - مال مدیون را بابت طلب خود برداشتن.

تَقْلید: تبعیت از فتاوی مجتهد و عمل نمودن به دستور وی.

تَقْلید ابتدایی: تقلید برای اولین بار.

تَقِیة: هماهنگ شدن با عقاید کفار یا مخالفین در گفتار یا کردار از روی ناچاری.

تَقِیة مداراتی: تقیه به منظور حفظ وحدت مسلمین.

تَكْبِیرة الاحرام: به قصد اقامه نماز الله اکبر گفتن.

تَلْقِیح مصنوعی: نطفه مرد را با وسیله‌ای نظیر سرنگ به رحم زن رساندن.

تَمَكِّن: دارایی.

تَمَكِّین: تن دادن (تبعیت از درخواست حلال همسر در مسائل جنسی).

تَمَلِّک: چیزی را مالک شدن.

تَمَلِّک به ضمان: برداشتن و مالک شدن یک چیز مجهول‌المالک (با شرائط خاص)، با این نیت که در صورت پیدا شدن صاحبش، قیمت آن را به او بپردازد.

تِیْمَم: در موارد عدم دسترسی به آب به جای وضو و غسل در هفت مورد باید تیمم کرد.

تِیْمَم بدل از غسل: در جایی که غسل، ممکن نباشد و یا آبی برای غسل موجود نباشد، تیمم جایگزین غسل خواهد شد.

تیمم جبیره‌ای: تیمم کسی که بر اعضای تیمم او مرهم یا پوشش است.

توکیل: وکیل یا نماینده قرار دادن.

توریه: سخن دو پهلویی که شنونده از آن چیزی می فهمد ولی مقصود گوینده چیز دیگری است.

تهمت: افترا بستن، نسبت ناروا دادن.

ثلث: یک سوم از هر چیزی.

ثَلَاثُ تَرَكَه: یک سوم از اموال میت پس از ادای دیون.

ثَلَاثَان: دو سوم، تبخیر شدن دو سوم آب انگور و کشمش جوشیده که موجب حلال شدن آن است.

ثَمَن: قیمت کالا.

ثَمَن كَلِي: ثمنی که مصادیق و افراد متعدد دارد.

ثَمَن مَسْمِي: قیمت و عوضی که در ضمن معامله، معین شده است.

ثَمَن مِثَل: قیمتی که در بازار در برابر یک کالا می پردازند.

ثَمَن مَوْجَل: قیمت و عوضی که ادای آن تا زمان مشخصی به تعویق افتاده است.

ثَيِّب: مردی که ازدواج کرده است.

ثَيِّبَة: زنی که ازدواج کرده است.

جاعل: کسی که قرارداد جعاله را منعقد می‌کند.

جاهل به حکم: کسی که حکم مسئله را نمی‌داند.

جاهل به موضوع: کسی که از موضوع حکم بی‌اطلاع است.

جاهل به مسئله: نا آشنا به مسئله. کسی که مسئله شرعی خود را نمی‌داند.

جاهل قاصر: جاهلی که در شرایط عدم امکان دسترسی به حکم خدا قرار دارد.

جاهل مقصر: جاهلی که امکان آموختن مسائل را داشته، ولی در فراگیری آن کوتاهی کرده است.

جَبیره: مرهم، پارچه و پوششی که زخم یا شکستگی را با آن می‌بندند.
جَرَح - جُرُوح: جراحت، زخم.

جُنُب: کسی که منی از او خارج شده یا با همسر خود آمیزش کرده است.

جعاله: قراری که طبق آن فردی اعلام می‌کند هرکس برای او کار معینی را انجام دهد، اجرت مشخصی به او پرداخت می‌شود. مثلاً هر کس گمشده مرا پیدا کند، هزار تومان به او می‌دهم.

جلال: حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده است.

جماع: مقاربت، آمیزش جنسی.

جهاد: نبرد - مبارزه.

جهاد ابتدایی: نبردی که به قصد هجوم بر دشمن و با فرمان امام علیه السلام یا نائب او انجام گیرد.

جهاد دفاعی: نبرد و پیکار برای دفاع از مسلمانان و سرزمین های اسلامی.

جهاد اکبر: مبارزه با هوای نفس.

جهاد اصغر: پیکار و جنگیدن در راه خدا با دشمنان اسلام.

جهر: صدای بلند، با صدای بلند چیزی را قرائت کردن.

جهری (نماز جهری): نمازی که در آن، حمد و سوره باید با صدای بلند خوانده شود (نمازهای صبح، مغرب و عشا).

جهل: ندانستن و بی اطلاع بودن.

جهل مرکب: آن است که شخص نمی داند و متوجه نیست و می پندارد که می داند.

چانه زدن: گفتگو در هنگام خرید برای کم یا زیاد کردن قیمت کالا.

حائض: زنی که در عادت ماهیانه باشد.

حاکم شرع: مجتهدی که بر اساس موازین شرعی دارای قدرت بر فتواست.

حج: زیارت خانه خدا و انجام اعمالی مخصوص در زمانی خاص.
حج ضروره: انجام اعمال حج واجب برای اولین بار.

حج بذلی: حجی که با بخشیدن هزینه سفر (از سوی دیگری) واجب می‌گردد.

حج نیابتی: زیارت خانه خدا به نیابت از طرف شخص دیگر.
حَدَثِ اصغر: هر امری که باعث ابطال وضو شود.

حَدَثِ اکبر: هر کاری که سبب غسل برای نماز شود.

حَدَّ تَرَحُّص: حدی از مسافت که در آن صدای اذان شهر شنیده نشود و مردم شهر مسافر را نبینند.

حرام: هر عملی که از نظر شرعی ترک کردن آن لازم باشد.
حَرَج: مشقت - سختی، دشواری.

حریم: محوطه و محدوده اطراف هر چیز؛ مانند حریم خانه.
حریم عرفی: آنچه عرف آن را حریم می‌داند.

حِصّه: سهم.

حَضْر: محل حضور (وطن).

حَنَوط: مالیدن کافور بر بعضی اعضای میت؛ یعنی پیشانی، کف دستها، سر زانوها و سر دو انگشت بزر پاها.

حق الله: اموری که انسان فقط در مقابل خدا نسبت به آن مسئول است؛ مانند نماز و روزه.

حق الناس: حق مردم که بر گردن انسان است.

حق التحجیر: حقی که به سبب سنگ چینی و مانند آن به دور زمین موات، برای شخص پدید می آید.

حق المارّه: حقی است که به موجب آن، رهگذر هنگام عبور از کنار باغ بتواند مجاناً و بدون کسب اجازه از میوه از آن بخورد به شرطی که یقین به عدم رضایت مالک نداشته باشد و آسیبی به اصل درخت وارد نکند.

حق التولیه: حق الزحمه متولی.

حق الارث: سهم الارث، میزان سهم هر یک از ورثه.

حق التألیف: حق مؤلف کتاب، مزد و اجرت نوشتن کتاب.

حق الزحمه: دستمزد، اجرت عمل.

حق العمل: اجرت.

حق تأهل: مزایایی که بخاطر داشتن فرزند و همسر به فرد تعلق می گیرد.

حکم: دستور شرع - رأی قاضی در موارد نزاع و مانند آن امر و دستور ولی فقیه در مسائل مربوط به اداره کشور اسلامی. (در مقابل فتوا).

حکم تکلیفی: حکمی که مربوط به وظایف مکلف است.

حکم وضعی: حکمی که مربوط به صحت و یا فساد عمل و مانند آن است.

حکم ثانوی: حکمی که در شرایط خاص مانند اضطرار مرض عسر

و حرج و مانند آن برای مکلف در نظر گرفته می شود.
حواله: ارجاع طلبکار به شخص ثالث برای دریافت طلبش.
حیض: قاعدگی، عادت ماهیانه زنان.

خارق العاده: خلاف عادت - غیر معمول، بیش از انتظار.

خالی از قوت نیست: فتوا این است.

خبره: کارشناس.

خبیث: پلید، زشت.

خسارت: زیان، ضرر.

خمس: یک پنجم - بیست درصد درآمد سالیانه و غیره که باید به
 مجتهد جامع الشرائط و مرجع تقلید پرداخت شود.

خوارج: کسانی که علیه امام معصوم علیه السلام قیام مسلحانه نمایند مثل
 خوارج نهروان.

خوف: ترس، هراس، واهمه.

خون جهنده: یعنی خونی که با فشار و جستن بیرون آید، مثلاً
 وقتی رگ گردن حیوانی را می برند خون از آن با فشار
 و جهش خارج می شود.

خیار: اختیار بر هم زدن معامله.

خیار تأخیر: اگر معامله ای انجام گیرد و مشتری تمام قیمت کالا را

نپردازد و فروشنده نیز جنس را تحویل ندهد، این معامله تا سه روز لازم الاجراست؛ لکن بعد از گذشت سه روز چنانچه مشتری قیمت کالا را پرداخت نکرد، فروشنده می تواند معامله را فسخ کند. البته اختیار فسخ مشروط بر این است که تأخیر در ضمن عقد، شرط نشده باشد. (این اختیار مخصوص فروشنده است).

خيار تخلف شرط: حق فسخ معامله ای است که به واسطه عمل نکردن به شرط ضمن عقد، برای مشروطه له ایجاد می شود. **خيار شرکت یا خيار تبعض صفقه:** در صورتی که معلوم شود مقداری از جنسی را که فروخته اند مال دیگری است که اگر صاحب آن راضی به معامله نشود خریدار می تواند معامله را به هم بزند، یا معامله را در مقداری که مال فروشنده بوده قبول کند و پول بقیه را پس بگیرد.

خيار حيوان: اختیار فسخ معامله برای خریدار حیوان به مدت سه روز.

خيار رؤیت: حق فسخ معامله ای که در آن کالای غایب معینی با اوصاف معامله شود، ولی در هنگام تحویل آن اوصاف را نداشته باشد.

خيار شرط: نوعی اختیار فسخ است که در ضمن عقد، شرط شده باشد.

خيار عيب: اختیار فسخ معامله به واسطه عیب موجود در مال معامله شده.

خیار غبن: خیاری است که بواسطه گران خریدن جنسی یا ارزان فروختن آن، برای هر کدام از خریدار یا فروشنده به وجود می آید، به شرط آنکه عرفاً اختلاف قیمت زیاد بوده و جاهل به قیمت باشند.

خیار مجلس: اختیار فسخ معامله در همان مجلس معامله که مختص به خریدار و فروشنده است.

دائمه (زوجه دائمه): زنی که طی عقد دائم به همسری مردی در آمده باشد.

دُبُر: پشت، مقعد.

دفاع: دفع دشمن، مقاومت در برابر دشمن.

درهم شرعی: سکه نقره به وزن تقریبی ۲ گرم.

دستگردان: گرفتن خمس و بخشیدن یا قرض دادن آن توسط متولی خمس یا مرجع تقلید به کسی که خمس بر گردن اوست و توانایی پرداخت آن را ندارد.

دعوی: دادخواهی.

دَهری: دسته‌ای از کفار که عقیده به جهان آخرت ندارند و معتقد به بقای دنیا (دهر) هستند.

دینار شرعی: سکه طلا به وزن یک مثقال شرعی (۱۸ نخود معادل ۳/۶ گرم).

دیه: مالی که بنا بر تقویم شرعی به جبران خون مسلمان یا نقص بدنی او پرداخت شود.

ذبح شرعی: کشتن حیوانات حلال گوشت با رعایت ضوابط شرعی.

ذمه: تعهد به ادای چیزی یا انجام عملی.

ذمی: کافران اهل کتاب مانند یهود و نصاری در مقابل تعهدشان نسبت به رعایت قوانین اجتماعی اسلامی از حمایت و امنیت حکومت اسلامی بر خوردار می شوند و در بلاد مسلمین زندگی خواهند کرد.

ذی: صاحب.

ذی حق: صاحب حق.

ذی الخيار: کسی که دارای حق خیار است.

ذی رحم: خویشاوند.

ذی الید: کسی که مالی را تحت تصرف دارد.

ربا: زیادت، اضافه، سود گرفتن در مقابل وام و مانند آن.

ربای قرضی: اضافه‌ای که پرداخت آن در ضمن قرض شرط گردد.
ربای معاوضی: خرید و فروش دو متاع از یک جنس با یکدیگر به شرط اضافه وزن یا پیمانه.

رجوع: بازگشتن، بازگشت.

رجوع به کفایت: داشتن شغل یا مال یا راه کسب دیگری که پس از بازگشت از حج برای زندگانی به سختی و مشقت نیفتد.
رجوع در عده طلاق: هرگونه رفتار و گفتار شوهر با همسرش در مدت عده طلاق رجعی که به نیت بازگشت به زندگی زناشویی باشد.

رجوع از شهادت: ادّعی شاهد، مبنی بر دروغ بودن یا اشتباه کردن نسبت به شهادتی که داده است.

رضاعی: همشیر، پسر و دختری که از یک زن شیر خورده باشند.
رفع ضرورت: بر طرف شدن حال اضطرار.

رکن - ارکان: پایه - اساسی‌ترین جزء هر عبادت که احکام خود را دارد.

رکوع: خم شدن در نماز به اندازه‌ای که دست‌ها به زانو برسد.
رهن: گرو.

ریبه (نظر به ریبه): خوف وقوع در گناه.

زائد بر مؤونه: مازاد بر مخارج زندگی.

زائل شدن: برطرف شدن.

زکات: پاکی از آلودگی - مقدار معینی از اموال خاص انسان که به شرط رسیدن به حد نصاب باید در موارد مشخص خود مصرف شود.

زکات فطره: مقدار حدود ۳ کیلو گرم از مواد غذایی معمول در هر محیط می باشد.

زمان غیبت کبری: مثل زمان ما، که امام دوازدهم علیه السلام در پرده غیبت به سر می برند.
زینت: زیور، آرایش.

سادات: جمع سید.

سادات علوی: اولاد حضرت علی علیه السلام.

سادات طباطبایی: اولاد طباطبا که از فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام بوده است.

سادات موسوی: اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام.

سادات حسینی: اولاد سیدالشهدا علیه السلام.

سال شمسی: مدت یک بار حرکت انتقالی زمین به دور خورشید که ۳۶۵ روز و چند ساعت که برابر ۱۲ برج از فروردین تا اسفند می باشد.

سال قمری: مدت ۱۲ بار گردش ماه به دور زمین که ۳۵۴ روز و چند ساعت برابر ۱۲ ماه عربی از محرم تا ذی حجه می باشد.

سال خمسی: یک سال تمام که از تاریخ اولین درآمد می گذرد و باید هر سال همان تاریخ را مبدأ رسیدگی مجدد قرار دهد.

سجده: پیشانی بر زمین نهادن به منظور عبادت و تعظیم خداوند.

سجده نماز - سجود: بر زمین گذاردن پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاها برای ستایش خداوند.

(یکی از ارکان نماز).

سجده سهو: سجده ای که نمازگزار در برابر اشتباهاتی که سهواً از او سر زده به جای آورد.

سجده شکر: پیشانی بر زمین نهادن به منظور سپاسگزاری از نعمت های خداوند.

سجده تلاوت: در قرآن کریم ۱۵ آیه وجود دارد که به آیات سجده معروف است و در چهار مورد آن، انسان باید پس از خواندن یا شنیدن آنها بی درنگ در برابر عظمت الهی سجده کند و در ۱۱ مورد دیگر مستحب است، این سجده را سجده تلاوت می نامند.

موارد سجده ای واجب در قرآن:

۱. جزء ۲۱، سوره سجده، آیه ۱۵.
۲. جزء ۲۴، سوره فصلت، آیه ۳۷.

۳. جزء ۲۷، سوره نجم، آخرین آیه.

۴. جزء ۳۰، سوره علق، آخرین آیه.

سرقَت حدی: سرقتی که با در نظر گرفتن جمیع شرایط سبب وجوب حد شود.

سرگین: مدفوع حیوانات.

سفر شرعی: سفری با شرائط خاص که در آن، نمازهای چهار رکعتی را باید دو رکعتی خواند.

سفر معصیت: سفری که به خودی خود حرام باشد (مانند سفر زن بدون اجازه شوهر در غیر موارد واجب) و یا به قصد کار حرام انجام گیرد (مانند سفر برای سرقَت).

سَفیه: کم عقل، کسی که قدرت نگهداری مال خودش را ندارد و سرمایه اش را در کارهای بیهوده مصرف می کند.

سقط شده: افتاده، جنین نارس که قبل از موعد تولد از رحم خارج شده و مرده باشد.

سهَم: بهره و نصیب، حصّه.

سهَم الارث: نصیب هر کدام از ورثه از اموال میت.

سهَم الشِرکه: نصیب و بهره هر کدام از شرکاء شرکت.

سهَم امام: نیمی از خمس که باید امام یا نایب او در مصالح اسلام و مسلمین مصرف کند.

سُور عزائم: چهار سوره از قرآن (سجده، فصلت، نجم و علق) که دارای سجده واجب هستند.

سید: آنکه منسوب به هاشم (جد پیامبر ﷺ) باشد.

شان: جایگاه اجتماعی فرد.

شان عرفی: جایگاه اجتماعی فرد در نظر عرف.

شاخص: چوب یا وسیله‌ای که برای تعیین وقت ظهر در زمین نصب می‌کنند.

شارع: بنیانگذار شریعت اسلامی - خداوند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به دستور خداوند متعال.

شاهد: گواه.

شبهه: پوشیدگی کار و مانند آن.

شبهه محصوره: شبهه‌ای که موارد مشکوک در آن اندک باشد و بتوان از همه آنها اجتناب کرد.

شبهه غیر محصوره: شبهه‌ای که موارد مشکوک در آن زیاد باشد به حدی که عرف به احتمال خطر در آن اعتنا نکند و احتیاط نسبت به همه موارد موجب عسر و حرج گردد.

شبهه موضوعیه: شبهه‌ای که در موضوع یک حکم ایجاد می‌شود مانند اینکه می‌دانیم شراب حرام است اما نمی‌دانیم این لیوان، آب است یا شراب.

شبهه حکمیه: شبهه‌ای که در حکم شرعی ایجاد می‌شود؛ مانند اینکه ندانیم اذان و اقامه برای نمازهای یومیه واجب است یا نه؟

شبهه مصداقیه: شبهه‌ای که ناشی از جهل به مصداق باشد مانند

این که تطهیر مسجد واجب است اما نمی‌دانیم فلان قسمت

از مسجد نجس شده است یا نه؟

شبهه مفهومیه: شبهه‌ای که ناشی از جهل به مفهوم است مانند این

که نمی‌دانیم معنای غنا چیست.

شرایط ذمه: شرایطی که اگر اهل کتاب در بلاد مسلمین به آنها

عمل کنند حکومت اسلامی حفاظت از جان و مال و آبروی

آنها را بر عهده خواهد گرفت.

شهادت: گواهی دادن.

شهادتین: شهادت به یگانگی خداوند و رسالت رسول الله ﷺ.

شیوع: شایع شدن، همگانی شدن.

شهرت: مشهور شدن، آشکار شدن برای همه افراد.

شیر کامل: منظور انجام یافتن تمام شرایط نه گانه‌ای است که در

رساله توضیح‌المسائل برای مساله شیر خوارگی گفته شده

و موجب محرم شدن است.

صاع: پیمانه‌ای دارای گنجایش حدود ۳ کیلوگرم.

صحت: درستی.

صراط: منظور پل صراط در روز قیامت است.

صغیره: دختری که به سن بلوغ نرسیده است.

صلح: سازش طرفین - اینکه کسی مال یا حق خود را برای توافق و سازش به دیگری واگذار کند. (عقدی است که طی آن طرفین رضایت خود را بر تملیک مال، بخشیدن قرض یا اسقاط حق و ... اعلام می کنند).

صلح تعلیقی: عقد صلحی است که بر انجام کار یا پرداخت مال توسط طرفین صلح و یا یکی از آن دو، معلق گشته است.
صیغه: خواندن کلماتی که وسیله تحقق عقد است.

ضامن: عهده دار - متعهد.

ضرورت: وجوب، حتمیت.

ضروری دین: آنچه بدون تردید جزء دین است؛ مانند وجوب نماز و روزه، که اگر انکار آن باعث انکار نبوت شود چنین شخصی از اسلام خارج می شود.

طبقه ارث: مجموعه ای از خویشاوندان میت که با وجود آنها، ارث به دیگر خویشاوندان نمی رسد.

طبقه اول ارث: پدر و مادر و فرزندان.

طبقه دوم ارث: پدر بزر و مادر بزر ، برادران و خواهران.

طبقه سوم ارث: عمو، عمه، دایی و خاله و اولاد آنان.

طلاق: رهایی - گسستن پیمان زناشویی.

طلاق بائن: طلاقى است که پس از آن مرد حق رجوع به همسرش را ندارد.

طلاق خلع: طلاق زنى که به شوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگری را در قبال این کراهت به او می‌بخشد تا طلاق بگیرد.

طلاق رجعی: طلاقى است که مرد در عده زن می‌تواند به او رجوع نماید.

طلاق مبارات: طلاقى است که در نتیجه عدم سازش زن و مرد با یکدیگر و دادن مقداری مال از طرف زن به شوهر واقع می‌شود.

طواف نساء: آخرین طواف حج و عمره مفرده است که ترک آن موجب استمرار حرمت همبستری و سایر مناسبات همسری برای طواف کننده با همسرش می‌شود.

طهارت: پاکی - حالتی معنوی که در نتیجه وضو و غسل یا تیمم حاصل شود.

طهارت ظاهری: چیزی که بر اساس نظر شارع مقدس محکوم به پاکی است هر چند در واقع نجس باشد مثل اینکه شخصی وارد خانه مسلمانی شود مادام که او نجاست چیزی را مطرح ننماید تمام اشیای آن خانه محکوم به پاکی است.

ظاهر این است: فتوا این است. (مگر اینکه در کلام قرینه‌ای برای مقصود دیگر باشد).

ظنّ: گمان.

ظهار: گفتن این جمله توسط مرد به همسرش که تو به منزله مادر من هستی که احکام خاصی به دنبال دارد.

ظهر شرعی: وقت اذان ظهر که سایه شاخص به کمترین حد آن می‌رسد و گاه در بعضی از مناطق محو می‌شود. ساعت آن نسبت به فصول مختلف و افق‌های گوناگون فرق می‌کند.

عادت ماهیانه: قاعدگی، حیض.

عادت وقتیه و عددیه: زن‌هایی که عادت ماهیانه آنها دارای وقت مشخص و مقدار زمان معین باشد، عادتشان «وقتیه و عددیه» است.

عادل: شخصی که دارای ملکه عدالت است.

عاریه: دادن مال خود به دیگری برای استفاده موقت و بلاعوض از آن.

عاقله: مردان خویشاوند نسبی از طرف پدر.

عاصی: عصیان کننده، کسی که نسبت به احکام الهی نافرمان است.

عامل: عمل کننده: ۱. کسی که به قرار داد جعاله عمل می کند.

۲. کسی که متصدی جمع آوری، حسابرسی و تقسیم و سایر

امور مربوط به زکات است. ۳. اجیر.

عایدات: در آمد.

عرف: فرهنگ عموم مردم.

عرق جنب از حرام: عرقی که پس از آمیزش نامشروع یا استمناء از

بدن خارج گردد.

عزل: کنار گذاشتن چیزی. ۱. انزال نمودن در خارج از رحم برای

جلوگیری از آبستنی زن. ۲. برکنار کردن وکیل یا مأمور خود

از کار مانند برکناری وصی یا متولی خائن توسط حاکم شرع.

عسر و حرج: مشقت و سختی.

عسرت: سختی، تنگدستی.

عده: مدت زمانی است که زن جدا شده از شوهر (به سبب طلاق یا

پایان مدت ازدواج موقت و یا مر شوهر) باید منتظر بماند

و ازدواج نکند.

عده حامله: عده زن باردار که مدت آن تا زمان وضع حمل

می باشد، و در صورت فوت همسر عده ابعداجلین (یعنی

از این چهار ماه و ده روز و مدت حمل، هر کدام دورتر

باشد) می باشد.

عده ذات اشهر: عده کسی که حیض نمی‌بیند، هر چند در سن حیض دیدن است که مدت آن در عقد موقت چهل و پنج روز و در عقد دائم سه ماه می‌باشد.

عده ذات اقراء: کسی که حیض می‌بیند. که مدت آن در عقد موقت دو حیض و در عقد دائم سه طهر می‌باشد.

عده وفات: عده زنی که شوهرش از دنیا رفته است که مدت آن ۴ ماه و ۱۰ روز است.

عقد: گره، پیمان زناشویی، پیوند.

عقد اکراهی: عقدی که بدون رضایت شخص، انجام شود.

عقد بیع: قرار داد خرید و فروش.

عقد دائم: ازدواج دائم.

عقد غیر دائم: ازدواج موقت، متعه، صیغه.

عقود: قراردادهای دو طرفه مثل خرید و فروش، ازدواج، مصالحه.

عمال: کارگزاران.

عمداً: از روی قصد، کاری را با علم و آگاهی انجام دادن.

عمره: زیارت خانه خدا و انجام اعمال مخصوص خانه کعبه که تا

حدودی شبیه حج است و آن بر دو قسم است «عمره تمتع

که قبل از حج تمتع انجام می‌گیرد و عمره مفرده که پس از

حج قرآن و افراد یا مستقلاً انجام می‌گیرد».

عمل به احتیاط: مکلف تکلیف خود را به گونه‌ای عمل نماید که

یقین پیدا کند تکلیف شرعی را انجام داده است. طریقه

احتیاط در کتاب‌های فقهی مطرح شده است.
عنین: مردی که قادر به انجام آمیزش جنسی نیست.
عورت: اعضای تناسلی.
عهد: پیمان، تعهد انسان در برابر خداوند برای انجام کار پسندیده یا ترک کاری ناپسند که با صیغه مخصوص ادا می‌شود.
عیال: زن، همسر، نان خور.
عید فطر: نخستین روز ماه شوال که یکی از دو عید بزرگ اسلامی است.
عید قربان: دهمین روز ماه ذی‌الحجه که یکی از دو عید بزرگ اسلامی است.

غایب شدن: پنهان شدن، غایب شدن شوهر برای مدتی معین که موجب درخواست طلاق زوجه از حاکم شرع می‌شود.
غائط: مدفوع.
غرض عقلانی: هدفی که از نظر عقلاً قابل قبول و پسندیده باشد.
غساله: آبی که معمولاً پس از شستن چیزی خود به خود یا با فشار از آن خارج می‌شود.
غسل: شستن - شستشو - شستشوی بدن با کیفیت مخصوص، که بر دو نوع است: ۱. ترتیبی. ۲. ارتماسی.

غسل واجب: غسلی که انجام دادن آن الزامی است.

غسل مستحب: غسلی که به مناسبت ایام و لیالی خاص یا عبادات و زیارات مخصوص یا افعال خاصی مستحب است، مانند غسل جمعه و غسل زیارت و مانند آن.

غسل ارتماسی: به نیت غسل یک مرتبه در آب فرو رفتن.

غسل ترتیبی: به نیت غسل، اول سر و گردن، بعد طرف راست و سپس طرف چپ را شستن.

غسل جبیره: غسلی که با وجود جبیره بر اعضای بدن انجام می‌گیرد.

غلات: گروهی از مسلمانان هستند که درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام یا سایر ائمه علیهم السلام غلو می‌کنند و آن حضرت را خدا می‌شمارند، یا صفات مخصوص خداوند برای آنها قائل می‌شوند.

فتوی: رأی مجتهد در مسائل شرعیه.

فجر: سپیده صبح.

فجر اول و دوم: نزدیک اذان صبح از طرف مشرق سپیده ای رو به بالا حرکت می‌کند که آن را فجر اول یا صبح کاذب می‌گویند. موقعی که آن سپیده گسترده شد، فجر دوم یا صبح صادق و اول وقت نماز صبح است.

فرادی: نمازی که انسان به طور انفرادی می‌گذارد.

فرج: معمولاً به عورت زن گفته می‌شود.

فرض: امر الزامی، امری که انجام یا ادای آن واجب است.

فضله: مدفوع حیوانات.

فطریه: زکات فطره.

فقاع: آب جو.

فقیر: محتاج - کسی که نیازمند تأمین مخارج سال خود

و خانواده‌اش است. و چیزی هم ندارد که به طور روزانه

قادر به تأمین هزینه زندگی‌اش باشد.

فی سبیل الله: به کارهایی که جنبه دینی دارد یا نفع آن عام است،

گفته می‌شود.

قُبُل: پیش (کنایه از عضو جنسی که در جلو بدن زن یا مرد قرار

دارد).

قتل: کشتن.

قتل عمد: کشتن کسی با علم و قصد.

قتل شبه عمد: اینکه فرد قصد قتل نداشته، اما قصد انجام سبب

قتل را داشته باشد مشروط بر اینکه سبب، عادتاً کشنده

نباشد.

قتل خطایی: اینکه فرد نه قصد قتل داشته و نه قصد سبب قتل را.
قتل نفس محترمه: کشتن کسی که خونش از نظر شرعی محترم است و نباید کشته شود.

قرائت: خواندن - خواندن حمد و سوره در نمازهای یومیه.

قروح: دمل‌ها، زخم‌های چرکین.

قریب: نزدیک به واقع و حقیقت.

قرینه: نشانه، علامت، همانند.

قسامه: قسم یاد کردن شهود در مورد جنایات در دادگاه که شرایط خاص دارد.

قصاص: کیفر، نوعی از مجازات است که مشابه با جنایت انجام شده می‌باشد؛ مثل اینکه شخصی کسی را عمداً بکشد که اولیای دم حق دارند او را زیر نظر حاکم شرع بکشند.

قصد اقامه: تصمیم مسافر مبنی بر ماندن ده روز یا بیشتر در یک محل.

قصد انشاء: تصمیم به ایجاد معامله یا ماندن آن همراه با صیغه معینی.

قصد وجه: نیت وجوب در واجبات و نیت استحباب در مستحبات.

قصد رجاء: در موردی است که مکلف عمل را به احتمال اینکه او را به خدا نزدیک می‌کند انجام می‌دهد.

قصد قربت: یعنی عمل خود را برای خدا بجا آورد.

قضاء: ۱. بجا آوردن عملی که در وقت فوت شده است.
۲. قضاوت کردن.

قیام متصل به رکوع: رفتن به رکوع از حالت ایستاده.

قیراط: معادل یک بیستم دینار (۰/۱۸ گرم).

قی: استفراغ.

قیم: سرپرست - کسی که بر اساس وصیت یا حکم حاکم شرع مسئول امور صغیر یا مجنون یا بیماری می شود.

کافر: کسی که اعتقادی به توحید و نبوت یا هر دوی آنها ندارد،
یعنی:

۱. کسی که وجود خدا را انکار می کند.

۲. کسی که برای خدا شریک می تراشد.

۳. کسی که پیغمبری پیغمبر اسلام را قبول ندارد.

۴. کسی که در امور فوق شک دارد.

۵. کسی که منکر ضروری دین است و انکار او به انکار خدا
و رسول ﷺ انجامد.

کافر حربی: کافری که با مسلمین در حال جنگ می باشد.

کافر ذمی: اهل کتابی که در بلاد اسلامی با شرایط مخصوص اهل
ذمه در پناه حکومت اسلامی قرار گرفته و زندگی
مسالمت آمیزی دارند.

کثیر الشک: کسی که زیاد به شک می افتد.

کفّاره: کاری که انسان برای جبران گناهان خاصی انجام می دهد.

کفّاره جمع: کفاره سه گانه (۶۰ روز روزه گرفتن، ۶۰ فقیر را سیر کردن و بندهای را آزاد نمودن، و در عصر ما همان دو قسم

اوّل است).

کفالت: ضمانت.

کفیل: ضامن.

کیفیت: چگونگی.

گرو: مالی که به عنوان ضمانت نزد دیگری سپرده می شود.

گناه کبیره: گناهی که در قرآن وعده عذاب الهی در مورد آن داده

شده است.

گواه: شاهد.

لازم: واجب.

لازم الوفاء: باید به آن عمل شود.

لغو: بی فایده، بی معنا، بیهوده.

ما به التفاوت: مقدار تفاوت بین دو شیء، رجوع به «تفاوت قیمت صحیح و معیوب».

مال الاجاره: مالی که باید مستأجر بابت اجاره بپردازد.

مال المصالحه: مالی که مورد صلح میان دو یا چند نفر قرار گرفته است.

مالیت شرعی: چیزهایی که از نظر شارع مقدس مال محسوب می شود.

مالیت عرفی: چیزهایی که از نظر فرهنگ عموم مردم (عرف) مال محسوب می شود. هر چند از نظر دین اسلام مالیت نداشته باشد، مثل مشروب.

ماه هلالی: ماه قمری، مدت ۲۹ یا ۳۰ روز از رویت هلال ماه تا هلال دیگر که یک ماه (یا «شهر» در زبان عرب) است و تکرار ۱۲ بار آن، سال قمری است از محرم تا ذی الحجه.

مأموم: پیرو - کسی که در نماز به امام جماعت اقتدا می کند.
مؤونه: مخارج یا هزینه زندگی.

مباح: هر فعلی که از نظر شرعی انجام آن جایز است.

مبتدئه: زنی که برای اولین بار عادت شود.

مبطلات: اموری که باطل کننده عبادت می باشد.

متعّه: زنی که با عقد موقت به همسری مردی در آمده است.
متنجس: هر چیزی که ذاتاً پاک است، اما در اثر بر خوردن با شیء نجس، آلوده شده است.

متولی: سرپرست اوقاف.

مجتهد: کوشا - کسی که در فهم احکام الهی به درجه اجتهاد رسیده، یعنی دارای قدرت علمی مناسبی است که می تواند احکام اسلام را از روی کتاب و سنت و عقل و اجماع استنباط نماید.

مجتهد جامع الشرائط: مجتهدی است که شرایط مرجعیت تقلید را دارا می باشد.

مجرای طبیعی: مسیر طبیعی هر چیز.

مجهول المالک: مالی که معلوم نیست به چه کسی تعلق دارد.

مجزی است: کافی است - ساقط کننده تکلیف است.

محتضر: کسی که در حال جان کندن است.

محتلم: کسی که در خواب از او منی خارج شده باشد.

محدور: مانع.

مَحْرَم (محرمات): چیزی که حرام است - اولین ماه از سال قمری.

مَحْرَم: فامیل های نزدیک نسبی و بعضی از فامیل های سببی.

کسانی که ازدواج با آنها حرام ابدی است مانند: خواهر، مادر، دختر و دخترِ دختر، عمه و عمات، خاله و خالات، ربائب، مادر زن و مادر او، دختر و خواهر رضاعی. (کسی که

ازدواج با او همیشه حرام است، خواه از طریق نسب، سبب یا رضاع باشد).

مَحْرَمِ سَبَبِي: آنکه محرمیتش بواسطه نسبت خویشاوندی و تولد است؛ مانند عمه، خاله، عمو و دایی.

مَحْرَمِ سَبَبِي: آنکه محرمیت او بواسطه ازدواج حاصل شده باشد؛ مانند پدر شوهر، مادر زن، عروس و داماد.

مَحْرَمِ رِضَاعِي: آنکه محرمیت او بواسطه شیر خوردن (با شرائط خاص) حاصل شده باشد؛ مانند برادر و خواهر رضاعی.

مُحْرِم: کسی که در حال احرام حج یا عمره باشد.

مَحْجُور: کسی که از تصرف در اموال ممنوع شود.

مَحْظُور: ممنوع.

محل اشکال است: باید احتیاط کرد.

مخیر است: یعنی مقلد می تواند یک طرف را انتخاب کند.

مخرج بول و غائط: مجرای طبیعی خروج ادرار و مدفوع.

مخمس: مالی که خمس آن خارج شده باشد.

مُد: تقریباً معادل ۷۵۰ گرم.

مدعی: خواهان، کسی که برای خودش حقی قائل است.

مذی: رطوبتی که پس از ملاعبه از انسان خارج می گردد.

مرتد: مسلمانی که منکر خدا و رسول یا حکمی از ضروریات دین شده که انکارش به انکار خدا و رسول باز می گردد.

مرتد فطری: کسی که از پدر یا مادر مسلمان متولد شده و خودش

نیز مسلمان بوده و سپس از دین خارج شده است.

مرتد ملی: کافری که از پدر و مادر غیر مسلمان متولد شده ولی پس از قبول اسلام مجدداً کافر گردیده است.

مرجوح (مرجوح شرعی): چیزی که کراهت شرعی داشته باشد.

مردار: حیوانی که خود به خود مرده باشد.

مُزارعه: قرار دادی که بین مالک زمین و زارع منعقد می شود که بر اساس آن مالک درصدی از محصول زراعی را صاحب می شود.

مَس: لمس کردن.

مس میت: لمس کردن انسان مرده.

مساقات: آبیاری کردن - قراردادی بین صاحب باغ و باغبان که بر اساس آن باغبان در برابر آبیاری و تربیت درختان، سهمی از درآمد باغ دارد.

مستحب: پسندیده، مطلوب، چیزی که مطلوب شارع است ولی واجب نیست.

مستطیع: توانا - کسی که امکانات و شرایط سفر حج را دارا باشد.

مستهلك: از میان رفته، نابود شده، نیست شده.

مسح: دست کشیدن بر چیزی - دست کشیدن به فرق سر و روی پاها با رطوبت باقیمانده از شستشوی صورت و دستها در وضو.

مسکین: بیچاره، مفلوک.

مسکرات: چیزهای مست کننده.

مُصالحه: سازش، آشتی؛ معمولاً در امور مالی به کار می رود.

مُضَطَّرِبه: زنی که عادت ماهیانه‌اش بی نظم است.

مَضْمَضَه: چرخانیدن آب در دهان.

مُطَهَّرَات: پاک کننده‌ها.

مَظَالِم: آنچه که در ذمه انسان است ولی صاحب آن معلوم نیست

و یا دسترسی به آن ممکن نمی‌باشد. مانند اینکه کسی

بدهکار است ولی صاحب آنرا نمی‌شناسد و دسترسی به

او ندارد.

مُعَاطَات: نوعی معامله که در آن طرفین بدون خواندن صیغه، اموال

خود را با یکدیگر مبادله می‌کنند.

معامله ربوی: معامله دو شیء همجنس با تفاوت وزن و یا قرض به

شرط سود.

معامله صوری: معامله‌ای که در آن طرفین، قصد نقل و انتقال

ندارند و بخاطر برخی انگیزه‌ها، ظاهر آن را ایجاد می‌کنند.

معامله غرری: معامله‌ای که اوصاف کالای مورد معامله مشخص

نباشد؛ مثل اینکه شخصی خانه‌ای را که اصلاً ندیده، بدون

وصف بخرد یا بفروشد.

مُعَانَقَه: روبوسی و در بغل گرفتن یکدیگر.

معاونت بر اثم: کمک کردن دیگران بر کار گناه.

مُعْتَد به: قابل توجه.

مُعْتَمَر: کسی که عمره انجام می‌دهد.

معدن: هر آنچه در زمین است و بخاطر ویژگی‌هایی که دارد از

ارزش خاصی برخوردار است.

معرضیت فساد: در شرف فساد و خرابی قرار گرفتن.

مفطر: چیزی که روزه را می شکند.

مفلس: کسی که دارائیش کمتر از بدهکاریش می باشد.

مقررات شرعیه: آنچه از طرف خداوند به عنوان تکلیف شرعی

معین گردیده است.

مکروه: ناپسند، نامطلوب - آنچه انجام آن حرام نیست ولی ترکش

اولی است.

مُکَلَّف: هر انسانی که بالغ و عاقل است.

ملاعبه: بازی کردن - معاشقه کردن.

ممیز: خردسالی که خوب و بد را تمیز می دهد.

موالات: پشت سر هم - پیایی انجام دادن.

موجر: اجاره دهنده.

موقوف علیهم: کسانی که به نفع آنها وقف شده است.

موقوفه: وقف شده.

موکل: وکیل کننده.

میّت: مرده، جسد بی جان انسان.

ناسیه: زنی که وقت عادت ماهیانه خود را از یاد برده است.

نافله: نماز مستحبی.

نذر: ملزم نمودن خود برای انجام کاری مطلوب یا ترک کاری غیر مطلوب برای رضای خدا.

نری: آلت حیوان نر.

نبش قبر: شکافتن قبر.

نصاب: حد مشخص - حد یا مقدار معین.

نصاب زکات: حد مشخصی که برای هر یک از موارد وجوب زکات در نظر گرفته شده است.

نظر به ریبه: نگاهی که موجب فتنه و فساد شود.

نجس: پلید، ناپاک.

نفاس: خونی که پس از زایمان از رحم زن خارج می‌گردد.

نفساء: زنی که خون نفاس ببیند.

نکاح: ازدواج کردن - زناشویی.

نماء: رشد، اضافه.

نماء متصل: رشدی که متصل به اصل است مانند چاق شدن گوسفند.

نماء منفصل: اضافه‌ای که جدا از اصل است مانند بچه آوردن گوسفند.

نماز آیات: دو رکعت نماز مخصوص که در مواردی نظیر زلزله و کسوف و خسوف و صاعقه و بادهای سیاه و سرخ و هرگونه حوادث ترسناک آسمانی بر انسان واجب است.

نماز احتیاط: نماز بدون سوره ای که برای جبران رکعات مورد شک به جا آورده می شود.

نماز استسقاء: نمازی که با کیفیت مخصوص برای طلب باران خوانده شود.

نماز جماعت: نماز واجبی که دو نفر یا بیشتر به اتفاق هم بجا می آورند که یک نفر امام است و بقیه مأموم.

نماز جمعه: دو رکعت نماز مخصوص که در ظهر جمعه به جای نماز ظهر و به طور جماعت برگزار گردد و با کمتر از ۵ نفر انجام پذیر نیست و دارای دو خطبه است.

نماز خوف: نماز روزانه انسان در حال جنگ و امثال آن که با کیفیت مخصوص و به طور مختصر به جا آورده شود.

نماز شب: هشت رکعت نماز مستحبی که به صورت ۴ دو رکعتی در ثلث آخر شب بجا آورده می شود.

نماز شفع: دو رکعت نماز مستحبی که پس از هشت رکعت نافله های شب، پیش از نماز وتر بجا آورده می شود.

نماز طواف: دو رکعت نماز مخصوص که در مراسم حج و عمره پس از طواف بجا آورده می شود.

نماز عید: دو رکعت نماز مخصوص که روز عید فطر و قربان خوانده می شود.

نماز غفیله: دو رکعت نماز مخصوص که بین نماز مغرب و عشا خوانده می شود.

نماز قصر (مسافر): نماز کوتاه - نمازهای چهاررکعتی که در سفر دو رکعت خوانده می شود.

نماز قضا: نمازی است که به جبران نمازهای فوت شده بجا آورده می شود.

نماز مستحب: هر نمازی که بجا آوردن آن پسندیده است ولی واجب نیست.

نماز میت: نماز مخصوصی که باید بر جنازه مسلمان خوانده شود. نماز واجب: نمازی که بجا آوردن آن بر هر مکلفی لازم است.

نماز وحشت: دو رکعت نماز که برای شب اول قبر متوفی با آداب مخصوص خوانده می شود.

نماز یومیه: نماز روزانه - نماز واجب در هر شبانه روز که مجموعاً ۱۷ رکعت است.

نوافل یومیه: نمازهای مستحبی روزانه که هر شبانه روز ۳۴ رکعت و در جمعه ۳۸ رکعت است.

نهی از منکر: باز داشتن دیگران از هر عملی که به حکم شارع ناپسند است.

نیت: قصد - تصمیم انجام عمل دینی با هدف تقرب به خداوند. **نیت تمییز:** نیت مشخص کردن یک عبادت از غیر آن؛ مانند نیت نماز ظهر یا عصر.

نیت قاطع: نیت کاری که آن کار مبطل عبادت است؛ مانند نیت خوردن و آشامیدن در حال روزه داری.

نَيْتِ قَطْع: نیت قطع کردن و شکستن عبادت؛ مانند اینکه تصمیم بگیرد که دیگر روزه نباشد.
نَيْتِ وَجِه: نیت از جهت استحباب یا وجوب عمل.

واجب: هر امری که انجام آن از نظر شرع الزامی و اجباری است.
واجب اصلی: واجبی است که بخاطر واجب دیگری واجب نشده است، بلکه خودش واجب است، مانند نماز.
واجب تبعی: واجبی که به خاطر واجب دیگری، واجب شده است؛ مانند مقدمات سفر حج، که به تبع وجوب حج واجب می شود.

واجب تعبّدی: واجبی که در انجام آن قصد قربت لازم است؛ مانند نماز و روزه.

واجب تَوْصَلی: واجبی است که در انجام آن قصد قربت لازم نیست؛ مانند ادای دَین.

واجب تخییری: واجب بودن یکی از دو یا چند چیز.
واجب تعیینی: واجبی است که جایگزین ندارد و مکلف باید خود آن واجب را انجام دهد؛ مانند نماز.

واجب عینی: واجبی که بر هر فردی با قطع نظر از دیگران واجب است مانند نماز و روزه.

واجب کیفایی: واجبی که اگر به حد کافی کسانی نسبت به آن اقدام نمایند از دیگران ساقط می شود. مانند غسل و سایر تجهیزات میت که بر همه واجب است ولی وقتی که یک نفر یا عده ای اقدام کنند، از دیگران ساقط می شود.

واجب مطلق: واجبی است که وجوب آن مشروط نیست؛ مانند نماز.

واجب مشروط: واجبی است که وجوب آن بسته به شرط یا شرایطی است؛ مانند حج، که وجوب آن مشروط به استطاعت است.

واجب موسع: واجبی است که وقت انجام آن وسیع است مانند نماز ظهر و عصر که از ظهر تا قبل از غروب وقت دارد.

واجب مضیق: واجبی است که دارای وقت مشخص و محدود است مانند روزه گرفتن در ماه رمضان.

واجب فوری: عمل واجبی که فوراً و بدون تأخیر باید انجام داده شود.

واجب الاجتناب: آنچه که پرهیز از آن شرعاً واجب است.

واجب الحج: کسی که حج بر او واجب شده است (مستطیع).

واجب النفقه: آنکه پرداخت هزینه های متعارف او بر مکلف واجب است؛ مانند همسر و فرزندان.

واجب اهم: واجبی که شرع در قیاس با واجب دیگر، اهتمام بیشتری به آن داده است؛ مانند حفظ جان مسلمان نسبت به

حفظ مال او.

واجب بدنی: عمل واجبی که مکلف باید با اعضا و جوارحش آن را انجام دهد؛ مانند نماز، جهاد.

واجب مالی: عمل واجبی که مکلف باید با پرداخت مال آن را انجام دهد؛ مانند خمس و زکات.

وراث: کسانی که ارث می‌برند.

واقف: وقف کننده.

وثیقه: سپرده، گرویی.

وحدت وجود: وحدت وجود معانی متعددی دارد، آنچه به طور قطع باطل و به عقیده همه فقها موجب خروج از اسلام است این است که کسی معتقد باشد: «خداوند عین موجودات این جهان است، و خالق و مخلوق و عابد و معبودی وجود ندارد. همانطور که بهشت و دوزخ نیز عین وجود اوست» و لازمه آن انکار بسیاری از مسلمات دین است.

وَدی: رطوبتی که گاهی پس از خروج بول مشاهده می‌شود.

وَدیعه: امانت.

وَذی: رطوبتی که گاهی پس از خروج منی مشاهده می‌شود.

وصل به سکون: حرکت آخر کلمه‌ای را انداختن و بدون توقف آن را به کلمه بعد چسبانیدن.

وصی: کسی که مسئول انجام وصیتی شود.

وصیّت: سفارش - توصیه‌هایی که انسان برای کارهای پس از

مرگش به دیگری می‌کند.

وضوء ارتماسی: وضویی که انسان به عوض آنکه آب را روی صورت و دست‌هایش بریزد، صورت و دست‌هایش را در آب فرو می‌برد و در حال فرو بردن یا بیرون آوردن آن قصد وضو می‌کند.

وضوء ترتیبی: وضویی که انسان با ریختن آب به قصد وضو روی صورت و دست‌هایش آنها را شوید.

وضوء جبیره: آن است که در محل وضو زخمی باشد که روی آن زخم بسته باشد و انسان با رطوبت دست روی آن را مسح می‌نماید.

وطن: جایی که انسان برای اقامت و زندگی مستمر خود اختیار کند.

وطی: پایمال کردن و گاه کنایه از عمل جنسی است.

وقف: جدا کردن بخشی از اموال و اختصاص دادن آن و منافع آن برای افراد خاص یا امور خیریه.

وقف عموم: وقف عام.

وقف معاطاتی: وقفی که در آن صیغه خوانده نشده باشد و آن را تحویل موقوف علیهم (کسانی که به نفع آنها وقف شده است) داده باشند.

وقف منقطع الآخر: وقفی که در آن پایان مدت وقف معین است. (چنین وقفی صحیح نیست)

وقف منقطع الاول: وقفی که ابتدای استفاده از آن در زمان وقف

نباشد و بعد از آن آغاز شود. (چنین وقفی صحیح است)

وقف نامه: سند وقف.

وقف به حرکت: در حین ادای حرکت آخرین حرف یک کلمه، بین آن و کلمه بعد فاصله انداختن.

وکیل: نماینده، کسی که از طرف شخصی اختیار انجام کاری را داشته باشد.

ولایت: سرپرستی، صاحب اختیار بودن.

ولایت تکوینی: منظور از ولایت تکوینی آن است که به اذن خداوند بتواند خارق عادتی انجام دهد. مثل آنچه قرآن مجید در آیه ۴۹ سوره آل عمران درباره حضرت مسیح علیه السلام بیان کرده است، که مردگان را به اذن خدا زنده می‌کرد، و بیماران غیر قابل علاج را به اذن خدا شفا می‌داد.

ولایت فقیه: حکومت و اداره‌ی جامعه اسلامی، توسط فقیه جامع‌الشرایط.

ولی (با قیوم): کسی که به دستور شارع مقدس، سرپرست دیگری است مانند پدر و پدر بزرگ و مجتهد جامع‌الشرایط.

ولی دم: کسی که شرعاً حق قصاص در دست اوست؛ مانند پدر مقتول.

ولی فقیه: فقیه جامع‌الشرایطی که در زمان غیبت امام معصوم، حکومت و اداره جامعه اسلامی بر عهده اوست.

هاشمی (سید): آنکه منسوب به هاشم جد پیامبر ﷺ که شامل فرزندان عباس، جعفر، ابوطالب، ابولهب، حارث و عبدالله می شود.

هبه: بخشش.

هبه مدت متعه: بخشیدن زمان باقی مانده از ازدواج موقت.

هبه معوضه: هبه‌ای که در برابر پرداخت عوض از سوی طرف دیگر انجام می شود.

هتک: بی حرمتی، اهانت.

هتک حرز: شکستن جایی که قفل شده، برای ربودن اموال.

هجو مؤمن: مذمت کردن مؤمن.

هدم: ویران کردن، تخریب.

هدی: معمولاً به شتر قربانی گفته می شود. (در حج)

هدیه: تحفه، ارمغان.

هروله: سرعت در راه رفتن که سریعتر از پیاده رفتن و آرامتر از دویدن است.

هلاک: تلف، ضایع شدن.

یائسه: زنی که سنش به حدی رسیده که دیگر عادت ماهیانه نمی شود.
یتیم: کودکی که پدر خود را از دست داده است.
ید: در اصطلاح، سیطره و سلطه بر چیزی است؛ بطوری که بتواند آن را هر طور که می خواهد استفاده کند.
ید امانی: در اختیار داشتن مال به اذن مالک یا حاکم شرع.
ید ضمان: در اختیار داشتن مال بدون اذن مالک یا حاکم شرع و یا با اذن مالک مشروط به ضامن بودن.
یسر (یسار): فراوانی مال و بی نیازی.
یقین: علم صد در صد که احتمال اشتباه در آن نباشد.
یمین: قسم، سوگند.
یوم التَّروِیْه: روز هشتم ذی حجه.
یوم الشَّک: روزی که مشخص نیست آخر ماه شعبان است یا اول ماه مبارک رمضان، یا نمی داند آخر ماه مبارک رمضان است یا اول ماه شوال.
یوم عرفه: روز نهم ذی حجه.
یوم القَرَّ: فردای عید قربان که حجاج باید در منا بمانند.
یوم النَّحْر: روز دهم ذی حجه (عید قربان).
یومیه: روزانه، نمازهای یومیه. هو ولی التوفیق
«وما توفیقی إلا بالله علیه توکلت والیه انیب»

نگاهی گذرا بر زندگی مرجع عظیم‌الشان حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)

۱. آغاز پربرکت

حضرت آية الله العظمی مکارم شیرازی در سال ۱۳۴۵ ه. ق. (۱۳۰۵ ه. ش) در شهر شیراز در میان یک خانواده مذهبی که به فضایل نفسانی و مکارم اخلاقی معروفند دیده به جهان گشود. معظم‌له تحصیلات ابتدایی و دبیرستان خود را در شیراز به پایان رسانید. هوش و حافظه قوی و استعداد ممتاز، وی را در محیط مدرسه در ردیف شاگردان بسیار ممتاز قرار داده بود.

۲. حیات علمی

با این که هیچ یک از افراد خانواده معظم‌له در کسوت روحانیت نبود، تنها عشق شدید به معارف اسلامی (طی حوادثی جالب) سرانجام ایشان را به این رشته پرافتخار کشانید. معظم‌له در حدود چهارده سالگی رسماً دروس دینی را در «مدرسه آقا باباخان شیراز» آغاز کرد و در مدت اندکی نیازهای خود را از علوم: صرف، نحو، منطق، معانی، بیان و بدیع به پایان رسانید. سپس توجه

خود را به رشته فقه و اصول معطوف ساخت و به خاطر نبوغ فوق العاده‌ای که داشت، مجموع دروس مقدماتی و سطح متوسط و عالی را در مدتی نزدیک به چهار سال! به پایان رساند. در همین سالها گروهی از طلاب حوزه علمیه شیراز را نیز با تدریس خود بهره‌مند می‌ساخت، و گاه در یک روز - علاوه بر درسهایی که خود می‌خواند - هشت جلسه تدریس داشت!

ایشان در هیجده سالگی از شیراز وارد حوزه علمیه قم شدند و قریب پنج سال از جلسات علمی و دروس اساتید بزرگ آن زمان مانند حضرت آیه‌الله العظمی بروجردی و آیات بزرگ دیگر - رضوان الله علیهم - بهره گرفتند.

۳. هجرت در جوانی

معظم‌له برای آشنایی با نظرات و افکار اساتید بزرگ یکی از حوزه‌های عظیم شیعه در سال ۱۳۶۹ ه. ق (۱۳۲۹ ه. ش) وارد حوزه علمیه نجف اشرف شدند و در آنجا در دروس اساتید عالی‌مقام و بزرگی همچون آیات عظام آقای حکیم، خویی، سید عبدالهادی شیرازی و اساتید برجسته دیگر - قدس الله اسرارهم - شرکت جستند.

۴. رسم دیرینه حوزه

معظم‌له در ۲۴ سالگی به اخذ درجه اجتهاد مطلق از محضر دو نفر از آیات بزرگ نجف نایل شدند.

۵. رجعتی پس از هجرت

معظم‌له در ماه شعبان سال ۱۳۷۰ ه. ق (۱۳۳۰ ه. ش) به ایران بازگشت و در شهر مقدس قم که آن روز مشتاق رجال علمی بود مأواگزید و در جمعی که باید بعداً اثری بس عظیم به وجود آورند وارد شد.

۶. حوزه‌های دیگر، درسی دیگر

حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی پس از بازگشت به ایران به تدریس سطوح عالی و سپس خارج «اصول» و «فقه» پرداختند و بیش از شصت سال است که حوزه گرم درس خارج ایشان مورد استقبال طلاب و فضالاست؛ بسیاری از کتاب‌های مهم فقهی را تدریس کرده و به رشته تحریر درآورده‌اند. در حال حاضر حوزه درس خارج ایشان یکی از پرجمعیت‌ترین دروس حوزه‌های علمی شیعه است و قریب به دو هزار نفر از طلاب و فضالای عالیقدر از محضر ایشان استفاده می‌کنند.

ایشان از آغاز دوران جوانی به تألیف کتاب در رشته‌های مختلف: عقاید و معارف اسلامی و موضوع ولایت و سپس تفسیر و فقه و اصول پرداختند و یکی از مؤلفان بزرگ جهان اسلام محسوب می‌شوند.

۷. حیات سیاسی

معظم له در انقلاب اسلامی حضور فعال داشتند و به همین دلیل چند بار به زندان طاغوت افتادند و به شهرهای «چابهار»، «مهلباد» و «انارک» تبعید شدند؛ در تدوین قانون اساسی در خبرگان اول نیز نقش مؤثری داشتند.

۸. خدمات ارزنده معظم له

در رژیم طاغوت احساس می‌شد که حوزه علمی قم نیازمند نشریه‌ای عمومی است تا بتواند با نشریات گمراه‌کننده‌ای که بدبختانه تعداد آنها نیز کم نبود مبارزه کند.

معظم له با همکاری جمعی از دانشمندان برای انتشار نشریه ماهانه «مکتب اسلام» که با کمک بزرگان حوزه علمی قم تأسیس شده بود، همکاری

کرد. این نشریه در جهان شیعه بی سابقه بود و شاید از نظر وسعت انتشار - در میان مجلات علمی و دینی - در تمام جهان اسلام، جزء درجه اولها بود.

۹. مجموعه تالیفات و آثار

از معظم له یکصد و هفتاد جلد کتاب منتشر شده که برخی بیش از چهل بار تجدید چاپ و بعضی به بیش از ده زبان زنده دنیا ترجمه شده و در کشورهای مختلف انتشار یافته است.